



# پیشگامان

## وحدت

این شماره:

شیخ محمد حسین فاضل تونی

نوشته: دکتر محمد خوانساری

استاد دانشگاه تهران

ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله جامع علوم انسانی



ادیب یگانه و حکیم فرزانه مرحوم شیخ محمد حسین فاضل تونی، رضوان الله علیه، شب بیست و پنجم محرم سال مجاعة ۱۲۸۸ قمری، در هتونه در خانواده‌ای از اهل فضل و تقوی دیده بجهان گشود. پدرش مرحوم ملا عبدالعظیم، واعظ بود و در تون و حوالی آن شهرت و محبوبیتی داشت. وی پیش از آنکه فرزندش بسن تعلم رسد، او را بمکتب سپرد و آن کودک صاحب قریحه با شوقی تمام سرگرم تحصیل شد. خواندن را باندک مدتی آموخت، چند ماهی نیز بتقرین نوشتن پرداخت و بلافاصله بتحصیل مقدمات عربیت آغاز کرد و قرآن را تماماً بحافظه سپرد. ایشان پس از استفاده از اساتید بزرگ در مشهد و اصفهان به تهران آمد و از درس مرحوم میرزا هاشم اشکوری استفاده جست و پس از فوت مرحوم اشکوری به مدرسه دارالشفاء رفت و در آنجا حوزه درسی دائر فرمود و طلاب فاضل و مستعد را از معلومات وسیع خود بهره‌مند ساخت.

از این پس، در بخش حوزه و دانشگاه، مجله، فستی را به یاد پیشگامان وحدت حوزه و دانشگاه، اختصاص خواهم داد. در این راستا از چهاردهای اندیشمند حوزه و دانشگاهی از محدثان و معاصران - که هرکدام به نحوی در ایجاد وحدت عملی، میان این دو فشر قدمی برداشته‌اند یاد می‌کنیم، بزرگانی همچون، مرحوم آیت‌الله فاضل تونی، آیت‌الله مهدی الهی قمشه‌ای، آیت‌الله شهید عراقی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله شهید دکتر منتج، مرحوم دکتر محمود شهبازی، مرحوم دکتر جلال‌الدین هاشمی و... به عنوان اولین گام به معرفی مرحوم استاد فاضل تونی می‌پردازیم.



مرحوم را نیز گاه چنان خنده می‌گرفت که مدتی سخنش قطع می‌شد. مجلس درس و بیان شیوایش بقدری جالب بود که غالباً دانشجویان رشته‌های دیگر نیز در مواقع فراغت حضور در جلسه درس او را منتهم می‌دانستند و مجذوب احاطه علمی و حضور ذهن و حافظه شگرف و حسن بیان و ذوق و ظرافت و نیروی ایمان و صفا و سادگی مخصوص او می‌شدند و سخنان او را در محافل و مجالس نقل می‌کردند.

هرکس چند جلسه بدرس آن مرحوم حضور می‌یافت، از وسعت علم و دانش و احاطه آن مرحوم در شعب مختلف علوم اسلامی خاصه در ادبیات عرب و حکمت قدیم، دستخوش اعجاب و حیرت می‌شد، و مجذوب صفای قلب و بی‌آلایشی و بی‌پیرایگی و صدق و صفا و اخلاص ایشان می‌گشت و در سلک مریدان آن وجود عزیز در می‌آمد.

تمام اساتید و بزرگانی که این بنده ناچیز افتخار شاگردی و مصاحبت آنان را داشته‌ام متفق و همدستان بوده‌اند و هستند که مرحوم فاضل از ذخائر و نوادر عصر ما و بحقیقت بقیه‌الماضین و خیرالموجودین بود. و در بعضی از قسمت‌ها بدیل و نظیری نداشت. مراجع بزرگ تقلید بایشان اجازه‌آجتهد داده بودند.

مرحوم حضرت آیه‌الله بروجردی در نامه‌ای که چند سال قبل بایشان مرقوم داشته بودند، ایشان را بعنوان «عمادالعلماء المتألهین» مخاطب قرار داده بودند.

نظر مرحوم علامه دهخدا و دانشمند بزرگ مرحوم فروغی درباره آن بزرگ محتاج یادآوری نیست.

بخوبی در نظر دارم که روزی استاد دانشمند آقای جلال‌الدین همایی بعناصبت دیدن عکس جناب فاضل، فی‌البدیهه قطعه ذیل را سرودند:

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| فاضل سونوی ای یگانه دهر  | ای ز دانشوران عالم طاق   |
| عکس روی تو دیدم و گمردید | دل بسدیدار روی تو مشتاق  |
| هو علماً لدی الامائل فرد | هو فضلاء علی الافاضل فاق |
| و فسراق الحیب عزّ علی    | ذاب قلب التنا من الاشواق |

سراپتام در روز سیزدهم بهمن ماه سال ۱۳۳۹ شمسی آن عالم ربانی برای ایلم چشم از جهان فرو بست و روح شریفش بساحت قدس پرواز کرد و بزمرة اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین ملحق شد و براسی حسن اولئک رفیقاً.

با فقدان اسف‌انگیز آن بزرگمرد، نه تنها دانشگاه یکی از سیرزترین استادان خود را از دست داد، بلکه مملکت ایران از فیض وجود علامه‌ای تحریر محروم شد.

رحمت متواتر حق بر روان مطهر او باد که عمر طولانی خود را بتعلیم و تقلم و نشر علم و فضیلت و تربیت شاگردان و عبادت حق و خدمت خلق گذراند و بحطام دنیوی و زخارف مادی ادنی توجهی نمود.

إن لله عباداً قلیناً طلقوا الدنیا و خافوا الفتنا  
 نظروا فیها فلما علموا أنها لیت لحتی و طناً  
 جعلوها لجة و اتخذوا صالح الاعمال فیها سفناً

اورفت ولی چهره‌نورانش هرگز از نظر دوستان و شاگردانش نمی‌رود.

## در مرحله تحلیه و تجلیه، آن بزرگ به کمالات اخلاقی و فضایل نفسانی آراسته بود.

### چهره‌اش چنان گشاده و متبسم بود که دیدنش اندوه را از دل می‌زدود. حتی در حال درد و مرض نیز همواره تبسم بر لب داشت.

در سال ۱۳۳۳ قمری در مدرسه سیاسی تدریس عربی پرداخت و پس از چندی تدریس فقه و منطق نیز بعهده آن بزرگوار محول شد. چندی هم در دارالفنون و مؤسسه وعظ و خطابه افاضه فرمود.

در سال ۱۳۱۳ شمسی تدریس عربی دارالمعلمین عالی، که تازه افتتاح شده بود، بایشان محول گشت و سپس تدریس منطق و فلسفه نیز بدان اضافه شد. همچنین از بدو تأسیس دانشکده معقول و منقول در آن دانشکده نیز تدریس می‌فرمود و باین ترتیب هزاران نفر از مجالس درس ایشان کسب فیض کرده‌اند.

در این سالهای اخیر تدریس ایشان منحصرأ در دانشکده ادبیات و معقول و منقول بود و در هر دو دانشکده، اولیای مؤسسه و اساتید و همکاران و دانشجویان نهایت تجلیل و تکریم را نسبت بآن بزرگ مرعی می‌داشتند و همواره با نظر احترام آمیخته با محبت بایشان می‌نگریستند.

استاد بزرگوار، از کسانی بود که علم و دانش را غایت و مطلوب بالذات می‌دانند نه وسیله و افزار. بدین معنی که براسی هم از اوان کودکی تشنه دریافت حقیقت و کسب دانش و فضیلت بود و از یادگرفتن و یاد دادن لذت می‌برد. بهتر بگوئیم شیفته حقیقت و عاشق حقیقت بود. علم و دانش را پر ارزشترین و جدی‌ترین امور می‌دانست. این بود که چون درباره امور عادی زندگی سخن می‌گفت، گاه کلمات و جملات را بدرسنی ادا نمی‌کرد و حتی بعضی کلمات را شکسته بسته ادا می‌فرمود ولی هنگام درس بکلی لحن تکلمش عوض می‌شد و مطالب را شمرده و با طمأنینه شرح می‌داد و مشکلترین و پیچیده‌ترین مطالب را با قوت بیان ساده و روشن می‌ساخت. و درس خود را بآیات قرآنی و اشعار مولینا و حافظ و شیخ محمود شبستری می‌آراست.

ضمن تدریس برای رفع ملال دانشجویان غالباً مطالبی شیرین و مفرح بیان می‌کرد و کمتر جلسه درس ایشان بدون خنده و طیت پایان می‌رسید، خود آن

## وفات و کلمات انسانی

وفات مرحوم در روز سیزدهم بهمن ماه سال ۱۳۳۹ شمسی آن عالم ربانی برای ایلم چشم از جهان فرو بست و روح شریفش بساحت قدس پرواز کرد و بزمرة اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین ملحق شد و براسی حسن اولئک رفیقاً.

با فقدان اسف‌انگیز آن بزرگمرد، نه تنها دانشگاه یکی از سیرزترین استادان خود را از دست داد، بلکه مملکت ایران از فیض وجود علامه‌ای تحریر محروم شد.

رحمت متواتر حق بر روان مطهر او باد که عمر طولانی خود را بتعلیم و تقلم و نشر علم و فضیلت و تربیت شاگردان و عبادت حق و خدمت خلق گذراند و بحطام دنیوی و زخارف مادی ادنی توجهی نمود.

إن لله عباداً قلیناً طلقوا الدنیا و خافوا الفتنا  
 نظروا فیها فلما علموا أنها لیت لحتی و طناً  
 جعلوها لجة و اتخذوا صالح الاعمال فیها سفناً

اورفت ولی چهره‌نورانش هرگز از نظر دوستان و شاگردانش نمی‌رود.



تألیف: آ. خلیفه و خلیفه خلیفه

مزبور از شاهکارهای آن مرحوم است که در جزء انتشارات دانشگاه چاپ شده.

مثل اینکه مرحوم فاضل ملهم شده بود که الهیات آخرین اثری است که از او بچاپ می‌رسد، چه در مقدمه قریب باین عبارت می‌فرماید: اکنون که آفتاب عمر من باقول می‌گراید، از این توفیقی که نصیب شد خدا را سپاسگزارم چه شاید این آخرین اثری باشد که از من بچاپ می‌رسد و همچون فرزند عزیز روحانی از من بیادگار می‌ماند، الحمدلله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل.

از ملاحظه آثار آن استاد بزرگ بخوبی معلوم می‌شود که بکل از تصنع و تکلف احتراز داشته و مطالب خامض و پیچیده فلسفه را با عباراتی روشن و صریح ادا کرده است و واقعاً آنچه در باره سقراط گفته‌اند «که فلسفه را از آسمان بزمین آورده» درباره آثار فلسفی آن مرحوم هم صادق است، و وقتی آنها را با بعضی آثار فلسفی فارسی از قبیل دانشنامه‌علائمی ابن سینا، و درقالتاج قطب‌الدین شیرازی، و گوهر مراد ملا عبدالرزاق لاهیجی، و اسرارالحکم حاج ملا هادی سبزواری مقایسه کنیم، درجه سادگی و حسن تفهیم آثار آن مرحوم بخوبی معلوم می‌شود.

مکارم اخلاق - استاد بزرگوار مرحوم فاضل علم را با عمل توأم داشت و همچنانکه در زمینه علم و حکمت به عالی‌ترین درجه نائل آمده بود، از لحاظ تهذیب نفس و تزکیه باطن نیز بسرحد کمال رسیده و نسخه‌ای جامع و انسانی کامل شده بود.

در مقام تخلیه در آن وجود شریف سر سوزنی مائی و منی و کبر و خودبینی و تعلق و روی و ریا و حب شهرت و دلستگی بدنی دیده نمی‌شد و واقعاً برخورد خواهی و خودپرستی که سرچشمه همه رذایل اخلاقی است فائق آمده و از آلودگیها پاک شده بود.

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| آن کسو وجود پاک نیلاید     | دانی کرا سرد صفت پاکسی    |
| جان بلند خویش نفرساید      | در تنگنای پست تن مسکین    |
| بنا این دو فرقه راه نیساید | دزدند خودپرستی و خودکامی  |
| هرگز بعمر خویش نیساید      | تا خنلق ازو رسند باآسایش  |
| بر مال و جاه خویش نیفزاید  | تا مردمان گرسنه و مسکینند |
| گرسام او فرشته کنی شاید    | مردم بدین صفات اگر یابی   |

رفتار و کردار و راه و روش آن مرحوم بی اندازه طبیعی و باصطلاح خودمانی و دور از تصنع و تکلف بود که انا و اقیاء امنی برآء من التکلف

آثار مرحوم فاضل - مرحوم فاضل از نعمت خط تقریباً محروم بود و بزحمت می‌توانست چیزی بنویسد، حتی امضاء کردن نیز برای ایشان خالی از اشکال نبود، چه آن مرحوم فقط در ایام کودکی چند ماهی در مکتب مشق نوشت بود. پس از آن بواسطه قدرت حیرت‌انگیز حافظه احتیاجی بثبت و یادداشت مطالب نداشت و بنابراین بندرت ممکن بود چیزی بنویسد. بهمین جهت آثار قلمی آن مرحوم معدود است و همانها را هم معمولاً دیکته کرده و دیگران نوشته‌اند. این آثار عبارتند از:

۱- جزوه صرف (از انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه) - این کتاب عبارتست از تجزیه و ترکیب مقداری از آیات قرآنی که استاد در مؤسسه وعظ و خطابه سابق دیکته کرده است. در این اثر نفیس استاد تنها بتجزیه و ترکیب و ذکر نکات صرفی و نحوی اکتفا نکرده، بلکه بمناسبت هر آیه، نکاتی دقیق از تفسیر و معانی بیان و کلام و حکمت و عرفان بیان فرموده است.

۲- تعلیقه بر شرح فصوص و آن کتابی است کوچک و بسیار شیوا متضمن اشارات و دقائق عرفانی و در واقع بمنزله رساله‌دکتری آن مرحوم است و با مقدمه‌ای از استاد دانشمند آقای فروزانفر بچاپ رسیده است.

۳- منتخب قرآن و نهج البلاغه و آن مجموعه‌ای است از آیات قرآنی و کلمات قصار و چند خطبه از نهج البلاغه با شرح لغات مشکل آن.

۴- صرف و نحو و قرائت (برای سال اول و دوم و سوم دبیرستانها) - تألیف این کتاب، مرحوم استاد احمد بهمنیار و آقای عبدالرحمن فرامرزی هم با آن مرحوم همکاری داشته‌اند. صرف هر سه جلد را مرحوم بهمنیار، متون و قرائت آنها را آقای فرامرزی، و نحو آنها را مرحوم جناب فاضل تهیه کرده‌اند.

۵- منتخب کلیله و دمنه و ابن خلکان - متخیی است از کلیله و دمنه عربی عبدالله بن المقفع، و وفیات الاعیان ابن خلکان، با شرح و ایضاح لغات مشکل آن دو.

۶- ترجمه فنون سماع طبیعی شفا

۷- جزوه منطقی شامل مطالبی که استاد در رشته فلسفه دانشکده ادبیات دیکته کرده است و دانشجویان یادداشت برداشته‌اند.

۸- حکمت قدیم (در طبیعات)، آن هم مطالبی است که استاد در رشته مزبور دیکته کرده است. این دو کتاب نفیس را مرحوم فاضل بخرج خود بچاپ رساند و چون تصحیح چاپ آن دو را یکی از دانشجویان واگذار فرموده است، متأسفانه اغلاط جایی آن‌ها خارج از حد و حصر است.

۹- الهیات که آن را سالها قبل دیکته فرموده بود و بعداً به چاپ رسید اثر

# استاد بزرگوار علم را با عمل توأم داشت. از لحاظ تهذیب نفس و تزکیه باطنی نیز بسرحد کامل رسیده بود. آنچه درباره سقراط گفته اند که فلسفه را از آسمان به زمین آورد. درباره آثار فلسفی فلسفی شیخ محمد حسین فاضل تونی هم صادق است

ایام تابستان، غالباً عصرها از منزل بیرون می آمد و ساعتها در گوشه ای از مدرسه سهسالار، معمولاً زیر ساعت، می نشست و دانشجویان گرد آن عزیز حلقه می زدند و مانند اینکه با یکی از دوستان و آشنایان خود سخن بگویند با آن مرحوم حرف می زدند او با دقت بحرف همه گوش می داد.

اما در مرحله تحلیله و تجلیه، آن بزرگ بکمالات اخلاقی و فضایل نفسانی آراسته بود. مجموعه ای بود از مکارم اخلاق:

از جمله مکارم اخلاقی ایشان وظیفه شناسی و وقت شناسی بود: همیشه سر ساعت مقرر بوعده خود حاضر می شد. هیچکس بیاد ندارد که مرحوم فاضل در طی سالهای متعادی، حتی یک روز دیرتر بسر درس حاضر شده باشد. ورقه های دانشجویان را با دقت و با حوصله ای هرچه تمامتر از ابتدا تا بانتها می خواند و حتی اگر ورقه ای بدخط و یا ناخوانا بود بکسی که مورد اعتمادش بود می فرمود آن ورقه را برای او بخواند تا نمره کاملاً از روی عدالت و دقت داده شود.

چون خبر می یافت که در همسایگیش بیوه زنی مسنند یا یتیمی یتیم است، بی درنگ بکمک آنان می شتافت.

چهره اش چنان گشاده و متبسم بود که دیدنش اندوه را از دل می زدود. حتی در حال درد و مرض نیز همواره تبسمی بر لب داشت. هنگامی که در بیمارستان نجمیه برای عمل پرستار بتری بود، با اینکه عمل پرستار طبعاً دردناک است، شکوه و شکایتی نمی فرمود و قیافه محبوب نورانی همواره متبسط بود. در همان حال درد هرکس از حال ایشان می پرسید می فرمود: «خوب است، الحمدلله رب العالمین». هر عبادت کننده بخوبی درمی یافت که آن مرحوم از مراحل صبر و تسلیم و شکر گذشته و بسر منزل رضا رسیده است و «پسندد آنچه را جانان پسندد». طوری شده بود که اطبا و پرستاران همه بآن بزرگ ارادت می ورزیدند و مجذوب حسن خلق و صفای ایشان شده بودند.

هر وقت عبادت آن مرحوم می رفتیم از قوت نفس و صبر و تحمل ایشان با وجود آن جثه نحیف بتعجب می افتادم و ظرفیت و حلم و بردباری حکیم روانی اسپکتوس، و صبر عروه بن الزبیر که آبی از صبر و تسلیم بود، در نظرم مجسم می شد. سبکی در معیالتم و مبدالتقم می نویسد: مرضی عارض پای عروه شده بود که اطبا همه بریدن آن را لازم دانستند. ادوات جراحی را که اره ای بیش نبود حاضر کردند. فقالو له اشرب مرقداً: باو گفتند داروی بیهوشی بیاشام، ولی او از آشامیدن ابا کرد و در جواب گفت: ما أحب أن اغفل عن ذکرالله.

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشم

شاید که نگاهی کند آگاه نباشم  
فأحس له المتار و قطعت رجله ولم يتوجع، اره را در آتش نهادند تا سرخ و برافروخته شد و با آن اره آتشین پای آن مرد صابر شکیا را قطع کردند و وی حتی ناله ای نکرد، بلکه گفت: اللهم ان ابلیت فی عضو فقد عوفیت فی اعضاء، الحمدلله علی کل حال. گوئی شاعر از زبان او سروده است.

گسرا آزرده ور مبتلا می پسندد

چه خوشتر از آن کسو بسا می پسندد

گسهی دشمنان را عطا می فرستد

گسهی دوستان را بسلا می پسندد

چسرا دست یسازم چسرا پای کسوم

سرا خواججه بی دست و پا می پسندد

تتها یک روز ایشان را در بستر بیماری بسیار افسرده و ملول و نگران

دیدم و حالتی آمیخته از حزن و نگرانی و ترس در سیمای آن مرحوم مشاهده

کردم، حوصله سخن گفتن و سخن شنیدن نداشت. عرض کردم دردی دارید؟

فرمود: نه. گفتیم تازه ای شده؟ فرمود: نه. بالاخره استاد را قسم دادم که علت

گرفتگی خود را بیان کند. دیگر نتوانست خودداری کند، بشدت منقلب شد و

بسخنی گریست و فرمود نگرانی و اندوه من از این است که شاید گناهی کرده ام

و اینکه بقوت آن دچار شده ام و می ترسم مبادا مفضوب و رانده درگاه شده

باشم والا تحمل درد جسمانی دشوار نیست.

گسرا زار بکشتن دهد آن بار عزیز

تا نگوئی که در آن دم غم جاتم باشد

گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد

کو دل آزرده شد از من، غم آنم باشد

گفتم لقمان را حکمت آموختن دور از ادبست ولی بلا همیشه نشان قهر

نیست، بلکه گاهی نیز عین لطف است، گفت اگر چنین باشد، این آفت عین

راحت است.

بهرحال درد خود را چنین تحمل می کرد. اما درد و رنج سایرین را

نمی توانست ببیند و حتی نمی توانست بشنود. چه وی بسبب صفای قلب و منزّه

بودن از هرگونه آرایش چنان شفقت و رقتی داشت که وصف شدنی و باور

کردنی نیست. اگر در کلاس درس شعر یا مطلب تأثر انگیزی نقل می کرد، خود

مصرفه دامن زدن به نیازهای گاذب (مصرف تحمیلی) که در تضاد با نیازهای معنوی و آرمانهای انسانی اوست، هدف قرار می‌گیرد و بدین سان «انسان غربی» ساخته و پرداخته می‌شود. ترسیم و کشف حقیقت انسان نه تنها انجام بخش علوم انسانی است، بل انتظام‌دهنده و جهت بخش علوم دقیقه و تکنولوژی است. لذا بارها و بارها در گفت و نوشته تأکید کرده‌ایم که ایمان به اسلام و آرمانهای انسانی از یک طرف و آنگاه پذیرش فرهنگ و علوم انسانی

غرب - به‌طور کامل و بدون پالایش - حتی در مثل اصول مدیریت امکان ناپذیر است و پذیرندگان آن بایستی در اعتقاد خود تجدید نظر نمایند. بنابر این از این دیدگاه آنچه که برای نظام آموزشی و جامعه دانشگاهی ما خطر محسوب می‌شود، اولاً: انتقال فرهنگ از غرب به همراه انتقال تکنولوژی است که متأسفانه در بسیاری از موارد مصداق پیدا کرده و ثانیاً: انتقالی عمل کردن نسبت به علوم انسانی می‌باشد.

پانوش:

(۱) روزنامه سلام ۱۰ مرداد ۱۳۷۱

(۲) برگرفته از مقاله «نظری به ریشه‌های فلسفی تفکر آرمانخواهی» و نیز مصاحبه ایشان با روزنامه رسالت

بقیه در صفحه ۴۳ (پیشگامان وحدت)

بیش از همه متأثر می‌شد. نظرم نیست به چه مناسبت روزی در کلاس درس اشعار ذیل را از سعدی خواند:

بدر مرده پا سایه بر سر فکن

ببارش بپوشان و غبارش بکن

الا تا نگریده که عرش عظیم

بزلزد همی چون بگرید پشم

چو بینی پشمی سرافکنده پیش

سده بسوسه بر روی قسزند بخوش

و چنان حال آن بزرگ تغییر یافت که نتوانست بقیه اشعار را بخواند.

چندی قبل در موزه لوور پای تابلوی معروف «کوزه شکسته» بی‌اختیار بیادم آمد که سالها قبل در محضر محترم آن مرحوم سخن از مرحومه پروین اعتصامی بیان آمد و چون مرحوم فاضل تا آن وقت از اشعار وی چیزی نشنیده بوده بنده شعر معروف «کوزه شکسته» او را برایشان خواندم:

کودکی کوزه‌ای شکست و گریست

که سرا پای خانه رفتن نیست

چکنم اوشاد اگر پرسد؟

کوزه‌آب از اوست از من نیست

چکنم گر طلب کند تاوان؟

خجالت و شرم کم ز مردن نیست

روی صادر نسدیده‌ام هرگز

چشم طفل پشم روشن نیست

کودکان گریه می‌کنند و سرا

فسرعتی بهر گریه کردن نیست

بشنیدن این اشعار حال آن مرحوم بنحو عجیبی تغییر یافت، چهره‌اش برافروخته شد و گریه بسیار کرد و از بنده خواست همان روز یک جلد دیوان پروین برای ایشان تهیه کنم. پس از چند روز که باز بخدمت ایشان رسیدم فرمود تمام دیوان را من و خانواده از اول تا آخر خواندیم و از آن پس با اعجاب و احترامی خاص از آن مرحومه یاد می‌کرد و مخصوصاً شعر «لطف حق» پروین را که با:

سادر موسی چو موسی را بسنبل

درفکنند از گفنه رب جلیل....

آغاز می‌شود، بی‌اندازه می‌ستود و دوست می‌داشت.

خلاصه در این سالهای آخر و مخصوصاً در این ماههای خانه نشینی و زمین‌گیری چنان نازک دل شده بود که از شنیدن مطالب تأثر انگیز بی‌اختیار بصدای بلند می‌گریست و مانند باران اشک از چشمها فرو می‌بارید و بهیچ وجه قادر بخوابیدن نداشت. عیال آن مرحوم که بخوبی از رقت احساس و درجه رحمت و شفقت ایشان آگاه بود از راه دلسوزی روزنامه‌ها را قبلاً خود می‌خواند و شماره‌هایی را که شامل مطالب تأثر انگیز بود از آن مرحوم پنهان می‌ساخت.

این بود شمه‌ای بسیار مختصر از ترجمه حال و مکارم اخلاق آن مثل اعلای شرافت و فضیلت. خداوند خیرین بحار رحمتش فرماید.

تلخیص و اقتباس از مجله دانشکده ادبیات فروردین ۱۳۳۱